

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

توفان آراز
۲۷ سپتمبر ۲۰۲۱

پیکار مسلحانه یک مسأله مرکزی در تئوری انقلابی

(بخش دوم) - ۱



۷

آشکارسازی نیروی توده های خلق و چیرگی بر تسلیم گرائی توده ها

خلاف کودتا، " تروریسم یک اسلوب سریع برای انقلابیون نیست، اسلوبی که خلاصی از زحمت کار سیاسی را امکان پذیر سازد: به عکس، تروریسم نیاز و شرائط این کار را ایجاد می نماید، و بدینوسیله نقطه مبدأ آن می گردد. اگر شورشیان مایل به منفرد و روبیده شدن نباشند، باید به صورت یک سازمان سیاسی پیشاهنگ عمل کنند؛ عملیات پارتیزانی باید به مکتبی در عمل سیاسی تبدیل گردد، کادرهای انقلابی

فرهیخته بسازد، به تهیه یک برنامه دوره انتقالی مناسب با سطح آگاهی توده ها و تکمیل آن در تناسب با آگاهی در مبارزه و به توسط آن بپردازد.^{۳۸}

تضمین فعالانۀ منافع و عملیات توده ها توسط گروه های مسلح حائز اهمیت تعیین کننده برای تشکیل و بنای اشکال سازمان سیاسی نوین توده ها می باشد. این اصل مائو از اعتبار کلی برخوردار است: "هر کمونیستی باید این حقیقت را بفهمد: قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید. اصل ما اینست: حزب فرمانده تفنگ هاست، و هرگز نباید اجازه داده شود تفنگ ها فرمانده حزب گردند. با در اختیار داشتن تفنگ ها واقعاً می توان سازمان های پارتیزانی ایجاد کرد. (...)
حتی می توان کادر فرهیخت، مدارس دایر نمود، فرهنگ و جنبش های توده ئی خلق کرد."

سازمان پرولتاریایی انقلابی پدیدار به این صورت قادر به مضمحل ساختن نیروهای سرکوبگر دشمن طبقاتی و در نهایت شکست دادن کامل آن به وسیله تفنگ هاست. دشمن همواره به وسیله تفنگ هایش روحیه مبارز پرولتاریا را خرد کرده است. کادر های انقلابی را تقلیل داده و تضعیف نموده است. انقلابیون بی دفاع پیوسته با رو به رویی با تفنگ های دشمن شهادت مبارزه را از دست داده اند. در واپسین تقابل طبقات تنها تفنگ ها تعیین کننده هستند - تنها تفنگ ها حرف آخر را می زنند.

نیروهای مزدور سرمایه فقط در صورتی از کارگران بیمناک شده، آنان را جدی می گیرند، که کارگران تفنگ در دست داشته باشند. قدرت دشمن محدود است. آن وابسته به وجود کسانی می باشد، که اهرم دستگاه سرکوبگران را به کار می اندازند. ماشین های کُشنده کامل و از حیث فنی پیچیده سرمایه در صورت نبود خدمه آن ها به کار نمی آیند.

بورژوازی طی تاریخ درازش هرگز با پرولتاریا جوانمردانه رفتار نکرده است. انگلس در ۱۸۵۷ در مقاله ای درباره جنگ انگلیس - چین به موضوع اظهار تأسف مزو رانه لیبرال ها از اسلوب های مبارزه پارتیزانی پرداخته است. او تأکید کرده، که خلق چین با جنگ پارتیزانی به اسلوبي دست یافته بوده، که در صورت کاربری مؤثر آن پیروزی انگلیس ها غیرممکن می گردیده است. انگلس نوشته است: "بهترست ما بپذیریم، که این جا موضوع بر سر یک جنگ خلقی است (...)" و در یک جنگ خلقی وسایل مورد کاربری ملت شورشی را نه می توان با قواعد عموماً پذیرفته شده جنگ منظم و نه برطبق یک قاعده مجرد ارزیابی کرد."^{۳۹}

در انقلاب یک اصل اساسی وجود دارد: تکامل دادن و حفظ نیروهای خلق، معدوم ساختن نیروهای دشمن و این در حقیقت ستراتیژی و تکتیک ارتش سرخ می باشد. از آن جا که دشمن به صورت متشکل و انبوه عمل می کند، آن قادر به یافتن و کوبیدن چریک ها نیست. آن گاه که نیروهای مزدور پخش می شوند و به محلات و مساکن شان بازمی گردند، چریک ها در آن نقاط کمین می گیرند، تا آن ها را به عنوان دشمنان خلق و از سوی خلق به کیفر رسانند. حمله چریک ها حتی المقدور نباید به سربازان عادی دشمن، اما به افسران و مقامات کارگردان باشد. برای آن ها نباید ناحیه امنی، زندگی خصوصی بی دغدغه ای وجود داشته باشد.

تا زمانی که گروه های مسلح خلق "در میان توده ها مانند ماهی در آب شناورند"، دشمنان خلق در این بحر توده ها غرق شدنی هستند. در این جریان خلق نیروی خود را کشف می کند، آن را آگاهانه به کار می برد، و توانائی گسستن زنجیرها و سرپیچی از قوانین جامعه استثمارگر را دارد. آیا دولت از کجا قادرست آن ده ها هزار قهرمانی را بیا بد، که آماده باشند تحت این شرائط، این فشار، این ترس و نامعلومی علیه دشمن نامرئی و وحشت زاء، برای منافع سرمایه بستیزند؟

سخن گفتن از نیروی توده ها به خودی خود بسنده نیست. مهم آشکارسازی واقعی آنست: ایجاد شرائطی که توده ها در وضعیت بی دفاعی با تهاجم سرکوبگرانه سرمایه روبه رو نباشند، بلکه عملاً قادر به مجری ساختن قدرت واقعی شان به ضد دشمن گردند. آن گاه که نیروهای دشمن به قدر کافی منحل گردند، دورنمای خوبی برای این امر خواهد بود، که عملیات هماهنگ توده ها در

کارخانه ها و واحدهای مسلح پرولتاریا آخرین مقاومت دشمن را درهم بشکنند، و قدرت خلق را در همه عرصه ها تقویت نمایند.

طبق این طرح ما به این مسأله بازمی گردیم، که چگونه ارتش سرخ از صورت گروه های چریکی منفرد به یک سیستم باشمول و هماهنگ از کادرهای مسلح می تواند سازمان دهی شود.

واحد چریکی از هیچ پدید می آید. هر کس می تواند به کار بیآغازد. کسی احتیاجی به چشم انتظار دیگران بودن ندارد. یک بوجین مبارز که حقیقتاً شروع به کار کنند، و تنها با بحث های طولانی و دراز وقت را ضایع نسازند، اساساً قادر به تغییر صحنه سیاهی، به حرکت درآوردن یک بهمن هستند. در نخستین مرحله مهم اینست که از طریق عملیات مناسب نشان داد، که گروه های مسلح تشکیل پذیرند، و آن ها از استعداد مقاومت در برابر دستگاه دولت برخوردار می باشند: حملات غافلگیرکننده مسلحانه می تواند وسیله ای باشد برای تحمیل منافع مشروع به یک سیستم سرکوبگر. کلام کوتاه: وسیله پیکار مسلحانه باید خود را در عمل هویدا سازد.

نادرست است کاربری این وسیله ابتداء پس از اطمینان از "موافقت توده ها"، زیرا این به مفهوم ترک کامل پیکار خواهد بود. کسب " موافقت توده ها " تنها از طریق پیکار قابل حصول است. موضوع بر سر یک جریان آگاه سازی نسبتاً پیچیده می باشد، که اصلاً نمی تواند با کاربری یک اصطلاح " توده " تشخیص ناپذیر، مجرد قابل بررسی باشد. در رابطه با مبارزات طبقاتی در جامعه سرمایه داری رشد یافته " توده " یک تجرید واقعی، یک کلیت از لایه های متفاوت کارگران است، که با هم مرتبط و به اشکال گوناگونی در تماس هستند، ولی در اثر وضعیت طبقاتی آنی شان همگی دارای نفع مشترکی می باشند، نفع از میان بردن استثمار و قدرت سرمایه داری، و بر اساس این نفع مشترک اردوگاه ضدسرمایه داری را تشکیل می دهند.

لایه های گوناگون این کلیت به صور چندی از یکدیگر متمایز می گردند، آن ها به صور متفاوتی از قوانین جبری سیستم سرمایه داری رنج می برند، و بنابراین هم چنین در سطوح متفاوت جریان آگاه سازی قرار دارند، و مطابق آن در زمان های متفاوت و تحت شرائط متفاوت قار به درک تضادها در وضعیت و در منافع طبقاتی خویش می باشند. بررسی مشخص جریان آگاه سازی به صورت جزئی از تحلیل طبقاتی، بنا بر این، مقتضی فرق گذاری در لایه های مشخص اصطلاح " توده " است.

باید توجه داشت، که اطاعت گرائی برده وارانه مبین یک " غریزه طبقاتی سالم " نیست، اما آن انعکاسی است از روبنای بورژوائی در اذهان کارگران. به ضد این انعکاس باید ستیزید. هرگز نباید به آن تسلیم شد.

این درک مبین یک جریان پیچیده و تناقض آلود است. با وجود این که توده ها در نهان آماده کاربری خشونت هستند و با وجود شدت یافتن مداوم این آمادگی، حمله پیشاهنگ انقلابی به مؤسسات سرمایه تا درجه زیادی با مخالفت کم و بیش خشم آلوده قشر عریض پرولتاریا روبه رو می گردد، در حالی که خشونت انحصاری دولت هنگامی که مستقیماً به ضد کارگران به کار برده می شود، از سوی آنان پذیرفته می شود. این تناقض معلول تجارب به درد آلوده پرولتاریا در جریان درازمدت خودهماهنگ سازی با جامعه استثمارگر می باشد.

مهم ترین نتیجه این خودهمآهنگ سازی اطاعت از قوانین و قراردادهای اجتماعی است، که مسلماً در خدمت حکومتگران، منافع مالکان است. فرهیختگی در جامعه بورژوائی قادر نیست انگیزه خودروی دفاع از خود در مقابل سرکوب را به طور کامل محو سازد، اما تنها می تواند آن را در یک سمت بی خطر برای حکومتگران منحرف نماید و تغییر شکل دهد. قوه خشونت سرکوبگران از بین نمی رود، اما فقط در اثر اطاعت نهائاً حاصله رام می گردد و آن پیوسته با تقویت شدن در یک "وضعیت تهاجمی" آماده است تا از نو جهش وارانده در سمت دلخواهش ظاهر گردد. ماهیت عمومی اطاعت شرط مهم حفظ آنست. اگر چنان چه این اطاعت هدفمندانه، دائماً و از راه نمایش اراده شکستن قوانین حکومتگران، در راستای متحقق ساختن حق برتر سرکوب شدگان ترک شود، نهائاً نیروی مقیدکننده عمومی وضعیت طبیعی از بین می رود. نفی اطاعت، که در بدو امر منفردانه ظاهر می گردد، سریعاً ماهیت "قصور اخلاقی" سزاوار سرزنش از دیدگاه سرمایه داران را از دست می دهد: چنین واکنشی با پیدایش یک اخلاق گروهی خاص، که از اخلاق عمومی منحرف می گردد، هم چنین در ادوار ناآرامی های اجتماعی کاملاً عادی نیز می شود، به آسانی قابل تشخیص است. این اخلاق مایه بیم و هراس حکومتگران می گردد.

ترک عادت به اطاعت از نظام حقوقی بورژوائی پیش شرط مهم انقلابی سازی توده هاست. این یک مسأله بینش نظری نیست. در جنبش اعتراضی ۱۹۶۷/۶۸ در فرانسه ماهیت طبقاتی نظام بورژوائی و ضرورت امحاء خشونت آمیز آن سریعاً از سوی بسیار کسان درک شد. ولی این درک به خودی خود جهت غلبه بر موانع، انعکاسات اطاعت عادی شده بسنده نبود. تحقق این امر در وهله نخست ضرورتاً منوط بود به تجاوزات مکرر، عامدی و عملی از وضعیت طبیعی. به رغم چندان مشهود نبودن این انعکاس در اقشار پرولتاریائی و عدم ماهیت بی اخلاقی آن چون در روشنفکران خرده بورژوائی، وجود آن یک واقعیت است. کارگر دشوارتر از روشنفکر قادر به چیرگی بر آن از طریق تأملات نظری می باشد. تنها عمل به مفهوم تجربه آئی توانا به منفجر نمودن این فرهنگ شناخت سرنوشت ساز است.

انقلابیون بسیاری همیشه حاضر بوده اند با نقل انبوهی اقوال ثابت کنند، که خشونت انقلابی ابتداء زمانی باید به کار گرفته شود، که ضرورت آن در آگاهی "کارگران" رخنه نماید؛ خاصه این قول از مائو به کرات نقل شده است، که "در صورت عدم بیداری آگاهی توده ها، ما نباید به حمله پردازیم. این ماجراجوئی خواهد بود."^{۴۰}

اعتراضی که بر این پایه به عمل آمده، تجرید متافیزیکی "توده" را در نظر نگرفته، و بی اعتناء بوده است به این که دانشجویان در اثر تغییر ساختار طبقاتی جامعه سرمایه داری رشدیافته یک بخش مهم از پیشآهنگ این توده، اردوگاه ضد امپریالیستی را تشکیل می دهند، بخشی که تحت شرائط معینی از طریق عملیات خشونت آمیز قادرست سائر اقشار پرولتاریا را به همراه خود به عصیان انقلابی به ضد قدرت دولت سوق دهد.

شرکت چندهزار کارگر جوان در پیکار علیه پولیس در جریان قیام مه ۱۹۶۸ مثال کوچکی بر اینست. پس از مبارزات انقلابی کارگران جوان در فرانسه چند هفته بعد، خاصه پسا رویارویی در فلینس صحت این ارزیابی از حیث تاریخی به ثبوت رسیده است.^{۴۱}

دانشجویان خُرده گیر به شمار انبوهی ضرورت خشونت انقلابی را دریافتند. جریان انقلابی تنها در صورتی قابل پیش روی است، که این درک واقعاً عملی گردد!

مراد مائو از آگاهی توده ئی در نقل قول فوق الذکر از او آگاهی توده های روستائی و پرولتاریای شهری در چین دوره جنگ داخلی می باشد، یعنی آگاهی طبقات سرکوب شده؛ طبقاتی که هم چنین در آگاهی شان هنوز خود را بر اساس مؤسسات اجتماعی مشخص می سازند، که ارگان های سرکوب هستند.

وقتی که مائو در رابطه دیگری آگاهی توده ها در چین را "یک تکه کاغذ برّاق" می نامد، که بر روی آن می توان قشنگ ترین تصاویر را نقش کرد، مرادش یک آگاهی "با کره" است. مائو خود قشنگ ترین تصاویر را بر روی این "تکه کاغذ برّاق" نقش کرده است. توده های چین نسبت به جهان بینی علمی مارکسیسم - لنینیسم تأثیر پذیر بوده اند، جهان بینی ای که کاربری واقعی آن در روابط اجتماعی چین آن ها را مجذوب ساخته، و به یک قدرت مادی بدل شده است. مارکس می نویسد: "قدرت مادی باید با قدرت مادی سرنگون شود. ولی تئوری نیز به مجرد فراگرفتن توده ها به یک قدرت مادی بدل می شود، و تئوری زمانی می تواند توده ها را فراگیرد، که رادیکال باشد. اما یک انقلاب رادیکال مستلزم عنصری پاسیو است، یک اساس مادی؛ تئوری فقط می تواند در میان مردمی تحقق یابد، که نیاز آنان را برآورد. کافی نیست تنها اندیشه به واقعیت مایل باشد. واقعیت نیز باید به اندیشه تمایل کند."^{۴۲}

در متروپول ها، به عکس، تبلیغات ضدانقلابی، فرهیختگی، دانش و هنر طی دهه ها در یکایک جملات آموزشات مارکسیسم دخل و تصرف نموده، آن ها را مبتذل، مسخ، به دروغ آلوده، تحریف، اغلب حتی به تضادشان بدل ساخته اند. آن ها تمام گفتمان های مرکزی در تئوری انقلابی را با ظاهرسازی های منفی مملو ساخته و آن را برای تبلیغات و تهییج انقلابی بین توده ها غیرقابل استفاده نموده اند، و بالاخره شکست های پیاپی جنبش کارگری در ممالک صنعتی غرب باور توده ها به تئوری مارکسیسم را سست کرده است.

تحت این جریان در میان توده ها آگاهی ای پدید آمده، که هیچ ارتباطی با "تکه کاغذ برّاق"، با آگاهی توده های چین نداشته؛ آگاهی کیفی متفاوت: یک آگاهی مصونیت یافته. می باید راه ها و وسایل تغییر این آگاهی جستار شود. هرگاه موضوع بر سر آگاهی پرولتاریا بوده، بسیار کسان عادتاً نسخه های کیمیائی برای آن نوشته اند! مسلماً آگاهی کارگران از روابط اقتصادی - اجتماعی تشکیل دهنده اساس سرکوب آنان مهم است، اما کوشیده شده "کار مزدی سرمایه" به صورت مسبب استثمار و سرکوب پرولتاریا بدون نمایانن راه چاره ای در عمل توضیح داده شود. نکته اینست که درک ضرورت تغییر شرائط صرفاً یکی از عناصر آگاهی انقلابی است؛ برای بدل گردیدن آن به یک نیروی منفجره تاریخی، بینش در امکان تغییر انقلابی باید افزوده شود.

آشوب پرولتاریای فرانسه در مه ۱۹۶۸، که مارکسیست های انگشت شماری آن را پیش بینی نموده بودند، و هیچ عمل گرائی آن را ممکن نمی پنداشت، دیالکتیک در آگاهی طبقاتی پرولتاریا را که خصمانه است، نمایاند. هنگامی که یک میلیون کارگر و دانشجو در ۱۳ مه ۱۹۶۸ در پاریس سرگرم تظاهرات بودند، و بعد ۱۰ میلیون نفر به اعتصابات پرداختند؛ هنگامی که انقلاب پرولتاریائی در

یک کشور نو- سرمایه داری خود واقف بودند که سرکوب و را دانشجویان احتیاجی به کارگران از این واقعیت بدون حزب اصلاح طلب کمونیست خویش در جوامع سرمایه داری



اروپا رو به وقوع بود، کارگران استثمار شده اند. این واقعیت آموختن به کارگران نداشتند. نیاز به دوره های آموزشی فرانسه و بر اساس تجارب آگاه بودند. آن چه کارگران را

و داشت تا خود به خود اعتصاب و سنگربندی کنند، این امر بود، که آن ها شاهدان شبانه مبارزات سنگری در ۱۰ مه در محله لاتین (Quartier Latin) بودند. در آن شب دانشجویان قهرمانانه به ضد حملات تروریستی گارد جنگ داخلی رژیم، *تی.آر.اس (CRS)*، می ستیزیدند. بدینوسیله آنان نه فقط با حرف، اما هم چنین با عملیات شجاعانه رژیم منفور را بی اعتبار ساختند.

" سرکوبی به وسیله پولیس با وحشی گری کاملاً بدوی آغاز گردید؛ دانشجویان فقط قربانیان نبودند، آنان توأمأ مبارزان بودند؛ آنان از خود دفاع می نمودند، و ستوده شدن آنان از طرف مردم با دل سوزی مردم از آنان در آمیخت. در فرانسه بیش از آن که حاکمیت پولیس در کار باشد، ترس از حاکمیت پولیس در کار ست. نیروی ساری شجاعت تضعیف کننده آن ترسی است، که حافظ جامعه می باشد." ۴۳

تجربه قیام مه ۱۹۶۸ نشان داد، که در جریان عمل آزادی بخش، توده ها به نظریات و راه های حل سیاسی مایل می گردند، که قبلاً با آن ها ضدیت کرده بودند. پیدایش یک پیشاهنگ انقلابی با نیروی خود سؤال هائی مقتضی جواب های انقلابی مطرح می سازد. مقاومت انبوه، مستمر و شجاعانه دانشجویان در سنگرهای محله لاتین، که به توسط گزارشات هیجان انگیز رادیو لوکزامبورگ به اطلاع پرولتاریای فرانسه رسانده می شد، رویداد آزاد کننده ای بود که توده ها را از این نکته آگاهانید، که وضعیت سرکوب آن ها تغییرپذیر بود. تمایل مصممانه تغییر وضعیت خویش توده ها را بر آن داشت تا توجه و پذیرائی شان را به نظریات و راهنمایی هائی در عمل معطوف دارند، که بر اساس آن ها نقشه ریزی تغییرات مطلوب امکان پذیر بود.

با وجود این که ضدانقلاب - خاصه در نتیجه خیانت حزب کمونیست فرانسه - از نو کنترلش را بر جامعه اعمال نمود، شورش در اثر تجربه نیروی خود، همبستگی و نیروی محرکه تشکیلات دموکراتیک یک پیروزی بزرگ بود.

اما یک انگیزه مخالف مشهود بود. توده های موقتاً شکست خورده و تقریباً مأیوس دوباره به ضدیت با نظریات انقلابی پرداختند، دوباره خود را با زندگی روزانه تیره پرولتاریایی سازگاری دادند. توده ها به خود تلقین نمودند، که زندگی روزانه با هیجان ناشی از امید مشخص در درازمدت تحمل پذیر خواهد بود. همان گونه که سرکوب زاینده باور غیرحقیقی به اجتناب ناپذیری و تغییرناپذیری آنست، برتافتن این سرکوب توسط این باور غیرحقیقی به ماهیت مقدرگونه آن نیز آسان تر می گردد. امید مشخص به تغییر واقعیت اجتماعی جایش را به انتظارات خیال آلوده درمورد اقبال شخصی می سپارد. آیا وقتی که این جریان خودسازگاری توده ها را از نظریه انقلابی دور می سازد،

پس چگونه می توان معقولانه گمان کرد، که تبلیغ آن نظریه بتواند عاملی در چیرگی بر تسلیم
گرنی باشد؟

ادامه دارد

روشنگری های پی نوشت ها:

André Gorz: " Revolutionäre Lehren aus dem Mai ", **Revolution in Frankreich**, s.86, 1968.^{۳۸}

^{۳۹} روزنامه **New York Daily Tribune**، مورخ ۷/۵/۱۸۵۷.

^{۴۰} منتخب آثار، ج ۴، ص ۲۵۹.

^{۴۱} " در محله لاتین کارگران در کنار دانشجویان برای آزاد ساختن دانشگاه از چنگ پولیس مبارزه می کرد ند؛ در فلینس دانشجویان در کنار کارگران برای آزاد نمودن کارگران کارخانه رنو از چنگ پولیس و در آمدن مجدد آن تحت کنترل کارگران مبارزه می کردند. تمام روز کارگران و دانشجویان به اتفاق علیه پولیس در مبارزه بودند. پولیس می کوشید کلیه تظاهرکنندگان را از فلینس و حومه آن بیرون به راند.

به طرف گروه های کارگری و دانشجویی گرد آمده در مزارع از هلیکوپترها نارنجک گازدار پرتاب گردید. تظاهرکنندگان دستگیر شده تا حد بیهوشی شان مضروب، و چند کیلومتر دورتر از داخل خودروهای پولیس به بیرون پرت می شدند. علی رغم این ها کارگران و دانشجویان موفق به مجبور ساختن ثی.آر. /اس به عقب نشینی در چند نقطه گردیدند. اتحادیه های صنفی خود را ناچار از " گفتن تبریک به کار گران فلینس با نیروی مبارزه بزرگ شان (...)" دیدند. (Rauch /

Schirmbeck: **Die Barrikaden von Paris**, s.

(220, EVA, 1968

^{۴۲} نقل از - **Karl Marx**, **Geschichte seines Lebens**, danish trans.: **Karl Marx** -

Hans Livshistorie,

bd.I, s.84, Denmark, Rhodos, 1976

^{۴۳} André Glucksmann: **Revolution in Frankreich**, s.13, 1968.